



همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، 15 تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد. «16 زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.»

کلماتی که ما به تازگی از انجیل یوحنا شنیدیم مطمئناً از شناخته شده ترین کلمات در کتاب مقدس هستند. آنها شامل چیزی هستند که اکثر مردم امروز آن را بدیهی می دانند: اینکه خدا مهربان است. اما دقیقاً به این دلیل که ما این عشق خدا را بدیهی می دانیم، فراموش کرده ایم که همین محبت خدا در زمینه بحران بزرگ نشان داده شده است. بنابراین عشق خدا بدون درد نیست. بی ضرر هم نیست، زیرا منجر به اعدام شدن پسر خدا روی صلیب شده است. برخی از مردم می پرسند: «این اعدام چه ربطی به عشق خدا دارد؟» از این سؤال ما به روشنی تشخیص می دهیم که عشق خدا راه طولانی را طی می کند - از خدا، جایی که همه چیز عالی و خوب است، تا ما انسان ها، جایی که همه چیز خراب و ناپاک است. عشق به خدا که انجیل یوحنا از آن صحبت می کند این راه طولانی را به ما نشان می دهد. و ما نمی توانیم عشق خدا را بدون این سفر طولانی درک کنیم.

« زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد.»

راهی که خدا به سوی ما انسان ها می پیماید برای همه ما یکسان است - صرف نظر از اینکه ما فریسی باشیم، مذهبی های متدین یا کسانی که گرفتار گناه شده ایم. کلماتی که یوحنا امروز به ما می گوید، روشن می سازد که در واقع همه ما گم شده ایم. ما مانند بندبازهایی هستیم که در ارتفاعات بازی می کنیم، اما تور ایمنی برداشته شده است. برای مدتی می توانیم در بالای زمین برقصیم. ما می توانیم چیزهای زیادی را در دنیای خود خلق کنیم. ما حتی می توانیم در هنر، علم یا سایر زمینه ها به دستاوردهای بزرگی برسیم. ما همچنین می توانیم بسیار مذهبی باشیم و در زندگی کارهای خوبی انجام دهیم. با این حال همه ما یک مشکل داریم: ما در این دنیا بدون تور ایمنی می رقصیم. و این فقط یک مسئله زمان است که ما کی بر روی زمین سخت تصادف خواهیم کرد. همه ما گم شده ایم - پرهیزگاران و با تقویان، کسانی که عمیقاً ایمان دارند و آنها که هنوز نمی دانند که باید ایمان بیاورند. ما گم شده ایم چون رابطه خود را با خدا از دست داده ایم. و چون رابطه خود را با خدا از دست داده ایم، در دنیای گمشده ای زندگی می کنیم. این نه تنها به این معناست که دنیا گم شده است، بلکه ما انسان ها همدیگر را از دست داده ایم. چون همبستگی و اعتماد از بین رفته است، سردی و دوری از یکدیگر بر ما حاکم است. با این حال، ما نه تنها رابطه خود را با خدا و همسایگان، بلکه با خودمان نیز از دست داده ایم، زیرا هیچ ثباتی در زندگی نداریم و درست مانند بندباز، در مقطعی قاعدتا کنترل خود را از دست خواهیم داد و به زمین خواهیم افتاد. کلماتی که یوحنا امروز به ما می گوید از عشق به خدا صحبت می کند که بر جهان غلبه کرده است و می خواهد ما را به شراکت با خدا بازگرداند. این کلمات اولین بار به نیکودیموس فریسی گفته شد. معجزات عیسی او را کنجکاو کرده بود و می خواست بیشتر درباره عیسی بدانند. عیسی به ماهیت رادیکال وضعیت انسانی اشاره کرد و به او گفت: «تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی تواند به پادشاهی خدا راه یابد.» در مکالمه بین نیکودیموس و عیسی، مشخص می شود که نیکودیموس در ابتدا اصلاً نمی فهمد که این تولد تازه واقعاً به چه معناست. عیسی می خواهد او را به درگاه خدا برساند، اما نیکودیموس به شرایط فیزیکی خود می اندیشد. و او نگرانی های خود را در یک سوال مبهوت کننده خلاصه می کند: «چگونه ممکن است یک فرد دوباره متولد شود؟» ما نیز از این سوء تفاهم مصون نیستیم. «چگونه تولد تازه قرار است کار کند؟ هنوز گناه انسانی را با تمام ناپاکی اش در زندگی ام احساس می کنم. و همه آن را با وجود اینکه غسل تعمید گرفته ام احساس می کنم.» عیسی با این ضعف اساسی بشر چه می کند؟ اگر دوباره ما را به خانه می فرستاد تا تکالیف را بهتر انجام دهیم، باز هم ماجرا همینطور پیش می رفت.

هنگامی که عیسی با نیکودیموس صحبت کرد، او از همان ابتدا روشن کرد که اولین نکته مسیحی بودن چیست. اولین نکته این است: مسیحی بودن یک امر غیرممکن انسانی است! رسیدن به خدا هم غیر ممکن است! هیچ کس نمی تواند آنطور که هست به خدا برسد. هیچ کس روشی را نمی شناسد - مهم نیست که چقدر روحانی یا متدین باشد. ما انسانها اساساً برای ملکوت خدا مناسب نیستیم و دقیقاً

به همین دلیل باید دوباره متولد شویم. آنچه عیسی در برابر نيقوديموس و ما ترسيم می کند، رد کردن شديد روش های انسان برای یافتن خدا است. آیا کسی می تواند خودش را به دنیا بیاورد؟ نه! به همین ترتیب ما نمی توانیم به خدا برسیم. پاسخ عیسی به نيقوديموس به همان اندازه غیرممکن است که برای مرد ثروتمندی ناممکن بود که عیسی به او فرمود: «هر چه داری بفروش و به فقرا بده!» مرد ثروتمند آنچه را که لازم بود نداشت. و ما هم مثل او اراده خوبی نداریم! ما انسانها آنچه را که برای به دست آوردن زندگی ابدی لازم است نداریم. مرد ثروتمندی که می خواست بزرگ ترین فرمان عیسی را بداند، مانند نيقوديموس، نمی توانست از طریق عمل خود به خدا نزدیک تر شود. با وجود تلاش و کوشش زیاد، هر دو هیچ پیشرفتی نداشتند. آنها کارهای زیادی انجام می دادند اما همچنان در جای خود ثابت می ماندند. هنگامی که عیسی از نيقوديموس پرسید: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این چیزها را نمی دانی؟» این سوال شعاری بود. البته که او نمی دانست. او احتمالاً نمی توانست بداند. او انسانی بود مثل همه ما. با این حال، عیسی در گفتگو با نيقوديموس نمی خواست او را با سؤالاتش تنها بگذارد. آنچه برای ما انسانها غیر ممکن است برای خدا ممکن است. ما نمی توانیم خودمان را به دنیا بیاوریم. اما خدا می تواند این کار را انجام دهد و ما باید و می توانیم از آب و روح انسان های جدیدی شویم. منظور عیسی از روح هیچ چیز انسانی نیست، بلکه خود ما باید از بالا متولد شویم. دیدگاه ما باید کاملاً تغییر کند. این بستگی به منبع دارد و منشأ خود خداست و خدا با وسایل ساده ای به سراغ ما می آید که باید در مقابل این موهبت به سادگی شگفت زده شویم. تولد تازه از روح و آب، ساده است! خدای بزرگ که جهان را آفریده است، خود را به چیزی ساده مثل آب پیوند می دهد! هنگامی که عیسی بعداً فرمان تعمید را داد: «آنها را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید»، آنچه را که فقط به نيقوديموس اشاره می کند، ثابت کرد. خدا آب را می گیرد و آن را با کلام عیسی پیوند می دهد. از این طریق ما دوباره متولد می شویم! این گونه است که خدا از طریق روح القدس در ما زندگی می کند!

عیسی این پیشنهاد را به وضوح در مقابل چشمان ما ترسیم کرد. ما نمی توانیم از درون خود به سوی خدا رشد کنیم! اما خدا به سراغ ما می آید. و با این حال می بینیم که مردم بارها این راه خدا را به سوی ما رد می کنند. به همین دلیل بود که آنها نیز عیسی را در گذشته رد می کردند. در ذات ما انسان ها تمایلی وجود دارد که خدا را رد می کند. ما خدا را نمی خواهیم و میلیون ها دلیل پیدا می کنیم که او را وارد زندگی مان نکنیم. ما ترجیح می دهیم خود را زیر بار قوانین ظالمانه انسانی بگذاریم تا اینکه اجازه دهیم خدا ما را آزاد کند. عیسی به نيقوديموس گفت: «تو شهادت ما را قبول نداری...» با نپذیرفتن عیسی، خدا را نمی پذیریم. این قیام اصلی همه مردم علیه خداست. به همین دلیل است که مکالمه عیسی با نيقوديموس آسان نبود. نه برای او و نه برای ما. در واقع آنها برای ما نیز خیلی سخت هستند.

آنچه باید اتفاق بیفتد فراتر از یک گفتگوی شبانه است. چیزی که باید اتفاق بیفتد بیشتر از چند کلمه است که آن را مانند الفبا از حفظ کنیم. آنچه باید اتفاق بیفتد یک نقطه عطف اساسی در تاریخ بشر است. عیسی نيقوديموس و ما را در تاریکی رها نمی کند، بلکه همه چیز را توضیح می دهد. عیسی باید بر روی صلیب افراشته می شد. این همان بُرش رادیکال و جراحی است که به شدت مورد نیاز ما است. برای کمک به درک بهتر این موضوع، عیسی این را با رویدادی از عهد عتیق مقایسه می کند. زمانی که موسی با بنی اسرائیل در بیابان بود، مردم به شدت گرفتار مارهای سمی شدند. این مجازاتی از جانب خدا بود. مارها نتیجه طغیان انسان علیه خدا بودند. موسی برای شفا یافتن آنها، مجبور شد مار مسی بسازد. هر که به آن نگاه کرد نجات یافت.

عیسی می خواهد به نيقوديموس و ما نشان دهد که دلیل نجات ما در درون ما نیست، چون که شیطان در درون ما و اطراف ما با تمام زهر خود خشمگین عمل می کند. گاهی حتی چشمان ما را کور می کند تا دیگر نتوانیم نجات خود را در عیسی ببینیم. اما چه شگفت انگیز است وقتی از دست شیطان رهایی می یابیم و چشمانمان باز می شود.

در انجیل یوحنا این پرسش نيقوديموس بی پاسخ باقی می ماند. خوشا وقتی که این سخنان بر زمین حاصلخیز بیفتند. خوشا به حال شما وقتی سخنان عیسی در قلب تان رشد کنند. آمین